

### متن پرسش

سلام استاد گرامی: ممنونم از فرصتی که می‌گذارید. بنده پزشک هستم. از اول عمر چون در خانواده نسبتاً مذهبی بودم به طور عامی دین و خدا و.. را شناختم. بزرگتر که شدم بیشتر با انقلاب و شهدا و استادان بزرگی آشنا شدم و به دین اسلام علاقمند شدم دوران دانشجویی هم خیلی فعال در مسائل مذهبی و انقلابی بودم. حالا هم می‌دانم خدایی هست و حق بودن انقلاب و شهدا و... را قبول دارم ولی قلباً خدا را نمی‌یابم. نمی‌توانم با خدا ارتباط بگیرم و با او حرف بزنم. حتی گاهی با خودم می‌گویم خدا کجاست. اینکه اگر من در نماز تمرکز کنم و به خدا فکر کنم و به مراسم مذهبی بروم خدا را پیدا می‌کنم و اگر از این کارها فاصله بگیرم دیگر انگار خدا نیست یعنی چه؟ می‌دانید چه می‌گویم؟ گاهی این فکر در ذهنم می‌آید که اگر خدا هست باید در هر صورت من او را حس کنم. چه به او فکر کنم چه نکنم. چه به خودم تلقین کنم که در محضرش هستم چه نکنم. اینکه من هی به خودم بگویم خدایی هست و امام زمانی هست و با آنها حرف بزنم ولی هیچ جوابی دریافت نکنم مرا آرام نمی‌کند. الان فکر می‌کنم علت اینکه در گذشته مومن بودم این بود که بیشتر عبادت می‌کردم و جاهای مذهبی می‌رفتم و در جمع آدمهای مومن بودم. حالا که این کارها را نمی‌کنم ایمانم کم شده. چرا؟ مگر ایمان به کار آدم وابسته است؟ چرا؟ خدا اگر هست که باید همیشه باشد. چرا گاهی می‌رود و گاهی می‌آید. ممنون می‌شوم پاسخم را بدهید. مستاصل شده‌ام.

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحث در حضور و ظهور خدا نیست، بحث در نسبت ما با خداوند است که بعضاً امور مادی، حجاب احساس آن حضور و ظهور می‌شود. کتاب «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» متذکر این امر است. موفق باشید